

کامران گریخته آمد بیابوسی حضرت پادشاه مشرف شدند - و بایوس که یکی از امرای نامی میرزا کامران بود وی نیز بجماعت خود گریخته بقدم بوسی حضرت آمد مشرف گشت * میرزا کامران یکی و تنها ماندند و چون دیدند که در گرد و نواحتی من کس نماند - منزل بایوس که امرای نامی ایشان بود نزدیک بود - در و دیوار مشارالیه را انداخته و بران کرده و آهسته آهسته از پیش باغ نوروزی و گورخانه گلبرخ بیگم شد این دوازده هزار سوار خود طلاق داده رفتند * چون تاریک شد بهمان راه به بابا دشتی در پیش کول آمد ایستادند و دوستی کوکه و جوی خان را فرستادند که حبیبه بیگم دختر کلان میرزا و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا کامران و هزاره بیگم برادرزاده خضر خان و ماه بیگم (۵۵۵) خواهر حرم بیگم و مهر افروز بیگم مادر حاجی بیگم و باقی کوکه که این جمله را بیارید * آخر این جماعه میرزا کامران همراه شدند و میرزا متوجه تهنه و بکهر شدند *

در ولایت خضر خان که در سر راه بکهر واقعست در آنجا که رفتند حبیبه بیگم را باقی سلطان نکاح بستند و خود بجانب بکهر و تهنه شدند * حضرت پادشاه فتح کرده در شب دوازدهم پنج گهری شب گذشته بود که در بالای حصار نزول اجلال بدولت و سعادت و اقبال نزول فرمودند و مردم میرزا کامران که بخدمت مشرف شده بودند همه نقاره نواخته در خدمت حضرت در کابل درآمدند * و روز دوازدهم ماه مذکور حضرت والد دلدار بیگم و گلچهره بیگم و ابن حفیر حضرت را ملازمت کردیم * چون مدت پنج سال بود که از دولت ملازمت محروم و مهجور بودیم و از محنت دوری و مشقت مهجوری خلاص شد بدولت وصال آن ولی نعمت مشرف شدیم و بجزد دین دل غمزه را حضوری (۵۵۶) و چشم رمد دین را نوری نازه حاصل گشت و از خوشحالی هر زمان سجدهات شکر بجا می آورد *

* Erroneously read as مهر افروز (مهر افروز) *

و اکثر اوقات معرکه و مجلس بود و شبها تا صبح می نشیستند و سازندها و گویندها دایم در نوازش بودند * و اکثر بساط نشاط بازی میکردند ... از آن جمله — درازده کس بودند بھر کس بیست ورق بیست ورق و بیست بیست شاهرخی میدادند و کسی که پای میداد همین بیست شاهرخی پای میداد که پنج مثقالی باشد و اگر می برد هر چند که بازی میکردند زیاده می بردند *

و مردم که در جنگ چوسه و کوج و بکھر و در آن فطراتها در توده حضرت گشته و خسته گشته بودند بیوها و بنیمان و اهل و عیال آن جماعت را و طیفه و رانیه و آب و زمین و قلیها عنایت می فرمودند و مردم سپاهی و رعیت و غیره را بسیار اسودگی و فراغت در ایام دولت حضرت روی داد * همیشه بفرغت میگذرانیدند و بجان درازی حضرت اکثر بفاتحه خیریت قیام و اقدام (۱۱۱۱) می نمودند *

بعد از چند روز بقندهار برای طلب حمید بانو بیگم کسان فرستادند * بعد از آمدن حمید بانو بیگم جلال الدین محمد اکبر پادشاه را ختنه سور کردند و اسباب طوی سنت را طیار میکردند * و بعد از نوروز هفت ده روزهای بونی میکردند و لباسهای سبز می پوشیدند و قریب سی چهل دختر را حکم می شد که لباسهای سبز پوشند و بر کودها برآیند -- و در يك نوروز بر کوه هفت دادران برآمدند * اکثر در حضور و عیش و فراغت میگذرانیدند و وقتی که محمد اکبر پادشاه پنج ساله شدند در شهر کابل ختنه سور کردند و در همان دیوان خانه کلان طوی سنت را دادند -- و تمام بازار را آئین بستند و میرزا هدال و میرزا یادگار ناصر و سلطانان و امرایان بجهت آئین بندی باها و خوب و مرغوب راست کرده بودند و در باغ بیکه بیگم بیکمان و ضعفای جاهای عجیب و غریب راست کرده بودند -- و ساچق را همه میرزایان و امرایان در (۱۱۱۱) همان باغ دیوان خانه آوردند * بسیار طوی

نغز و معرکه خوب گذرانیدند و بمرده‌مان خلعت‌های فاخر و سروپاهای
وافر عنایت فرمودند * و مردم رعیت و علما و صلحا و فقرا و غربا و شریف
و وضع و صغیر و کبیر در امنیت و رفا روز بعیش و شب بعشرت
میگذرانیدند *

و بعد از آن متوجه قلعه ظفر شدند و در قلعه مذکور میرزا سلیمان
بودند * برای جنگ بر آمدند * چون مقابل شدند مقاومت نتراستند کرد
و فرار را بر خود قرار دادند * و حضرت پادشاه بدولت و سعادت در
قلعه ظفر در آمدند * و در کشم پادشاه خود تشریف داشتند *

در آن زمان اندک تشویش در وجود مبارک ایشان غائب شد و صباح آن
روز خفت یافتند... و بهوش خود که آمدند فضایل بیگت برادر منعم خان را
بکابل فرستادند که برو و مردم کابل را تسلی و دلداری داده بنوعی
دلجوئی ایشان بکن که برهم نخورند و بگو... من رسیده بود بلای ولی بخیر
گذشت *

بعد از رفتن فضیل بیگت (۱۵۷۸) بکابل یکروز پیشترک بکابل رفته
بودند و از کابل خیر دروغ در بکهر بمیرزا کامران رسید میرزا کامران در
ساعت از بکهر ابلاغ کرده متوجه کابل میشود و در وقتی که زاهد بیک را
آمده کشتند و متوجه کابل شدند *

و در سحری بود که مردم کابل غافل بودند و دروازه‌ها را بدستور سابق
کشادند و مردم آب کش و علف کش و غیره می در آمدند و می بر آمدند که
همراه همون مردم عام در قلعه در آمدند و محمد علی تغائی را که در حمام
بوده فی الحال کشتند... و در مدرسه ملا عبد الخالق فروز آمدند *

و فتی که حضرت بجانب قلعه ظفر تشریف می بردند ترکار را بر در

در غزنین که آمده زاهد بیگت را — I propose to read here (در) *

which agrees with other sources. کشتند

حرم گذاشته بودند * میرزا کامران پرسیدند که بر بالای حصار کیست؟ یکی گفته باشد که نوکار است — و این خبر را نوکار شنید در همان ساعت لباس زنانه پوشید برآمد بود که مردم میرزا کامران در بانان حصار را گرفتند و پیش میرزا کامران بردند * ایشان فرمودند که در بند بکنید (۱۱۷۱) بعد ازین مردم میرزا کامران بالای حصار رفتند و اشیاء و اسباب بی شمار اهل حرم نالان و ناراج کرده در سرکار میرزا کامران ضبط و ربط نمودند و بیکمان کلان را در خانه میرزا عسکری نشانند * و در آن خانه را از خشت و گچ و ماس مسدود ساختند — و از بالای چهار دیواری خانه مذکور بیکمان را آب و طعام می دادند * و در خانه که میرزا یادگار ناصر می بودند خواجه معظم را نشانند — و در حلی که حرمان حضرت و بیکمان دیگر بودند در آن محل اهل و عیال خود را فرمودند — و اهل و عیال و اطفال سپاهبانی که گریخته در ملازمت حضرت رفته بودند به آنها بسیار بد پیش آمدند — و خانه هر کدام آنها را ناراج و نالان کردند — و اهل و عیال هر کدام را یکی سپردند * چون استماع نمودند که میرزا کامران از بکهر آمدن چنین کارها کردند حضرت باز از قلعه ظفر و اندراب بدولت و سعادت متوجه کابل شدند و قلعه ظفر بمیرزا سلیمان عنایت فرمودند *

چون حضرت بنوایی کابل رسیدند میرزا (۱۱۸۱) کامران حضرت والد را و مرا از خانه طلبیدند و حضرت والد را حکم کردند که در خانه قوریکی باشند — و مرا گفتند که این هم خانه شماست — همین جا باشید * من گفتم که برای چه اینجا باشم — در جای که والده من خواهد بود من نیز اینجا خواهم بود * ایشان در جواب من گفتند که پس شما بخضر خواجه خان خطی نویسد که ما ملحق شون و خاطر جمع دارند — بنوعی که میرزا

* Armenian. cakes of dung. "The word is current in Turkī. The translation should read "He closed the door of that house" &c..

عسکری و میرزا هندال برادران من اند ایشان نیز برادر من اند که این وقت مدد است * من در جواب ایشان گفتم که خضر خواجه خان سواد ندارد که خط مرا شناسد و من هرگز خود نه نوشته ام * در بیرون از زبان فرزندانش می نویسند ... هرچه بخاطر شما برسد بنویسید * آخر الامر مهدی سلطان را و شیر علی را بطلب خان فرستادند و من در اوایل گفته بودم بخان که برادران تو پیش میرزا کامران می باشند ... مبادا تو هم خیالی آن کنی و پیش ایشان (۶۸b) روی و به برادران خود ملحق شوی - زنهار الف زنهار که از حضرت جدای را خیال نکنی * باری شکر الحمد الله بنوعی که گفته بودم خان هم تجاوز نه نمود ... و حضرت پادشاه که شنیدند که مهدی سلطان و شیر علی را میرزا کامران باوردن خضر خواجه خان فرستاده حضرت نیز قنبر بیگ پدر میرزا حاجی را بطلب خضر خواجه خان فرستادند *

در آن اوان خان در جاگیر خود بود * گفته فرستادند - زنهار الف زنهار که بمیرزا کامران ملحق نشود ... در ملازمت ما بیایید * آخر خضر خواجه خان بجزر شنیدن این خبر و پیغام فرح انجام متوجه درگاه فلک بارگاه گشت و در عقابین آمد ملازمت کرد *

آخر حضرت از منار که گذشتند درین اثنا شیر افکن پدر شیرویه را میرزا کامران ترتیب داده و ترتیب کرده تمام لشکر خود همراه کرده پیش فرستادند که رفته جنگ کند * میان از بالا میدیدیم که او نثار زده از پیش بابا دستی میکشست و مایان میگفتم که خدا نصیب نکند که (۶۹a) تو رفته جنگ کنی و گریه میکردیم *

آخر چون در برابر دیه افغانان که رسید و قراولان روبرو که شدند بجزر روبرو شدن قراولان حضرت پادشاه قراولان میرزائی را برداشتند و اکثر دستگیر کرده پیش حضرت آوردند * حضرت حکم کردند بهغولان که آنها را باره پاره کردند و اکثر مردم میرزا کامران که بچنگ رفته بودند

بدست مردم پادشاهی اسیر شدند و دستگیر گشتند و آن حضرت بعضی را کشتند و بعضی را در بند کردند * از آن میان جوکی خان که از امرایان میرزا کامران بود او نیز بدست افتاد *

حضرت پادشاه و میرزا هندال در ملازمت حضرت بفتح و فیروزی شادمانه نواختند و بکوکبه و دبدبه در عقابین درآمدند — و از برای خود خیمه و خرگاه و بارگاه برپا کردند * و میرزا هندال را مورچال پلستان تعیین نمودند و بامرایان هر جا هر جا مورچال تعیین کردند *

تا مدت هفت ماه محاصره داشتند * از قضا يك روزی (69b) میرزا کامران از حویلی در دالان میرفتند که شخصی از عقابین تفنگ انداخت و ایشان دوباره خود را در کناره گرفتند و اکبر پادشاه را گفتند که در روبرو برده نگاه دارید * آخر مردم بعرض اقدس اشرف رسانیدند که میرزا محمد اکبر را در روبرو نگاه داشته اند * حضرت فرمودند که تفنگ نه اندازند * بعد ازین مردم پادشاهی در بالای حصار تفنگ نی انداختند و از شهر کابل مردم میرزا کامران بعقابین در لشکر حضرت تفنگ می انداختند . . . و مردم پادشاهی میرزا عسکری را در برابر روبرو ایستاده می کردند و سپاهیان پادشاهی شوخی مینمودند و مردم میرزا کامران هم از قلعه برآمد جنگ میکردند و از جانبین مردم کشته می گشتند * اکثر مردم حضرت غالب می آمدند — دیگر از قلعه دلیر نی برآمدند — و حضرت از ملاحظه عیال و اطفال و بیگمان و مردم و حرمان و جماعه دیگر توپ و ضرب جنگ نی انداختند — و بخانهها (?) اب را (70a) تنگ نی کردند *

چون محاصره بدور دراز انجام شد خواجه دوست خاوند مداربچه را در پیش حضرت فرستادند که از برای خدا میرزا کامران هر چه التماس می کند قبول فرمایند و بندهای بخدارا از محنت خلاص بکنند *

حضرت از بیرون از برای ایشان نه گوسفند و هفت شیشه گلاب و يك

شیشه آب لیمون و هفت نوقوز پارچه و چند نیمه دوخته فرستادند و نوشتند که از جهت ایشان نمی توانم بقلعه زور آورد که مبادا بدشمنان ایشان بنوعی دیگر پیش آید *

و در آن ایام جهان سلطان بیگم دو ساله شد در همان قبل فوت شد و می نوشتند که اگر بقلعه زور آوریم زمانی میرزا محمد اکبر را پنهان خواهد کرد * غرض دایم در بالای حصار مردم از نماز شام تا صبح حاضر باش و غوغا داشتند * شبی که میرزا کامران میگریزند نماز شام گذشت بلکه خفتن شد که (70b) هیچ غوغای ظاهر نشد — و توتلی بود که از آنجا مردم پایان ببالا می برآمدند * در آن حین مردم شهر آرام و نسکین یافته بودند که بیکبار آواز جیه و جوشن وزره برآمد که بهمدیگر خبر کردیم که غلو می نماید * در پیش جلوخانه فریب هزار کس استاده باشند * مایان همه در وهم بودیم بیکبار بی خبر برآمدند و پسر قراچه خان بهادر خان آمد خبر کردند که میرزا فرار نموده و خواجه معظم را از راه دیوار ریمان انداخته بر آوردند *

و مردم مایان و بیگمان و غیره که در بیرون بودند و دری که بالای مایان بر آورده بودند و کردند * بیگم بیگم مبالغه کردند که برویم بخانههای خود * من گفتم که زمانی صبر کنید — از راه کوچه باید رفت و شاید که از پیش حضرت هم کسی آید — که درین ضمن عنبر ناظر آمد و گفت که حضرت فرموده اند که تا من نیام از آن خانها نه برآیند * زمانی گذشت بود که حضرت آمدند و به دلدار بیگم و بمن دریافتند بعد از آن به بیگم و بحمید بانو بیگم دریافتند و فرمودند که زود ازین (71a) خانه برآید که دوستان را خدا ازین نورخانه نگاه دارد و نصیب دشمنان شود * بناظر فرمودند که در یک طرف تو باش و در یک طرف تردی بیگم خان باشد و بیگمان را بگذرانند * آخر همه آمدند و آن شب در ملازمت حضرت بودیم — و از

خوشحالی تمام شب در یکزمان صباح شد. — ماه چوچک بیگم و خاش آغا و حرمان که در لشکر همراه حضرت آمده بودند در یافتیم *
و وقتی که حضرت به بدخشان رفتند ماه چوچک بیگم دختر زائیدند *
در همان شب حضرت در خواب دیدند که فخرالنسا مامان و دولت بخت هر دو از در در آمدند و چیزی آوردند و پیش من گذاشتند * هر چند تفکر کردند فرمودند که تعبیر آن چه باشد * آخر در خاطر رسانیدند که چون دختر شده است از نام هر دو یکی نسا و از دیگری بخت بطریق اختصار بخت نسا بیگم نام نهادند *

ماه چوچک بیگم چهار دختر و دو پسر زائیدند. — بخت نسا بیگم و سکنه بانو بیگم و آمنه بانو (71b) بیگم و محمد حکیم میرزا و فرخ فال میرزا — و وقتی که حضرت متوجه هندوستان شدند ماه چوچک بیگم حامله بودند * در کابل پسر زائیدند. — فرخ فال میرزا نام نهادند * و بعد از چند گاه از خاش آغا پسر تولد شد. — ابراهیم سلطان میرزا نام نهادند * و مدت یکسوم سال کامل بدولت و سعادت در کابل بعیش و عشرت گذرانیدند *

و میرزا کامران که از کابل فرار نمودند بجانب بدخشان رفتند و در طالقان می بودند. — و حضرت در اورته باغ می بودند * صباح که بناز برخاستند خبر شد که اکثر امرای میرزا کامران که در ملازمت حضرت بودند گریخته رفتند. — از جمله قراچه خان و مضاحب خان و مبارز خان و بابوس و اکثر نا مرادان شب گریخته به بدخشان رفتند و میرزا کامران ملحق شدند * حضرت در ساعت نیک متوجه بدخشان شدند و میرزا کامران را در طالقان محاصره کردند *

بعد از چند گاه میرزا کامران اطاعت و فرمان برداری قبول کرده و آمدند حضرت را (72a) ملازم کرده * کولابرا حضرت بمیرزا کامران دادند

و قلعه ظفر را ببرزای سلیمان دادند و قندهار را ببرزای هندال و طالقان را ببرزای
عسکری عنایت فرمودند *

روزی در کشم خرگاه دوخته بودند و اجتماع برادران شد. حضرت
هابون پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال و میرزا
سلیمان *

چند نوره که در ملازمت حضرت پادشاه نشسته اند فرمودند که آفتابه
چلانچی بیارید که دست شسته همه بیکجا طعام بخوریم * حضرت پادشاه
دست شستند و میرزا کامران دست شستند * بسال نسبت میرزا عسکری و
میرزا هندال میرزا سلیمان کلان بودند * بجهت تعظیم آفتابه و چلانچی هر دو
برادران پیش میرزا سلیمان نهادند * و بعد از دست شستن میرزا سلیمان
ببینی خود را حرکتی بدی کرد * میرزا عسکری و میرزا هندال بسیار درشت
پیش آمدند (72a) و گفتند که این چه روستای کریست؟ اولاً مایان چه
حد داریم که در حضور حضرت پادشاه دست بشویم. اما چون عنایت
فرمودند و حکم نمودند توانستم تغییر حکم کرد. این اداهای بینی جنبانی چه
معنی دارد * آخر میرزا عسکری و میرزا هندال بیرون برآمدند دست شسته
آمدند نشیستند. و میرزا سلیمان بسیار شرمند شد. و همه در بک دستار خان
طعام خوردند * و حضرت درین مجلس این حقیر را یاد فرمودند و به برادران
خود گفته اند که در لاهور کلیدن بیگم گفته بودند که این آرزو دارم که
همه برادران را بیکجا به بینم و از صباح که نشسته ایم همان سخن بخنایم
میرسد انشا الله تعالی جمعیت ما را حق سبحانه تعالی در امان خود دارد *
بخدا روشن است که در ضمیر من این نیست که زبان مسلمانان بطالم چه جای
آنکه زبان برادران را می طلبید باشم. انشا الله تعالی بجهت نمایان خدای
تعالی همین توفیق کرامت کند که موافق و بیکجهت باشد (73a) و در میانه

* So too Jauhar. Kundūz appears right.

مردم عجب شوقی و خوشحالی روی داده بود — چرا که اکثر امرایان و نوکران هم خویش و برادر یکدیگر بودند از ممر جدای صاحبان خود آنها هم از یکدیگر جدا بلك تشنه خون یکدیگر بودند * الحال همه بجای خوشحالی تمام میگذرانیدند *

و از بدخشان که آمدند یکم سال در کابل بودند * بعد از آن عزم جزم بلخ نمودند و در باغ دلکشا منزل فرمودند و دولتخانه حضرت را در پایان باغ مذکور روبرو برپا کردند و بیگمان در حویلی کلی بیگ چون نزدیک بود آنجا فرود آمدند * بحسرت باز عرض رسانیدند که ایا رواج چنوری برآمد باشد * حضرت فرمودند — چون که بشکر میروم برآه کوه دامن روم تا شمایان برآمد رواج را به بینید * نماز دیگری بود که حضرت سوار شد در باغ دلکشا آمدند و حویلی کلی بیگ که بیگمان در آن بودند نزدیک بود و آنجا سرکوب بود *

حضرت آمد استادند * بیگمان همه دیدند و برخواستند (731) و کورنش کردند — و بجزرد کورنش کردن بیگمان حضرت بدست مبارک خود اشهارت کردند که بیائید * فخر النساء ماما و افغانی آغاچه پیشترک میرفتند — و در دامن کوه باغ دلکشا جوی بوده است * افغانی آغاچه از جوی مذکور توانست گذست و افغانی آغاچه از اسب افتاد * از برای آن ساعتی معطل کردند * آخر الامر بعد از ساعتی بملازمت اشرف اقدس مشرف گشتیم و ماه چوچاک بیگم نا دانسته اسپش اندک بلند رفت * از برای آن حضرت بسیار اعراض کردند — باغ مذکور در بلندی بود و هنوز دیوارها نکرده بودند * درین اثنا در چهره مبارک حضرت کلفتی پدید آمد * فرمودند که شمایان بروید رمن افیون خورده و این کلفت را تسکین داده خواهم آمد * مایان بفرموده حضرت اندک راهی رفته بودیم که حضرت شریف آوردند * در واقع کلفت بالکلیه بر طرف شد و خوشحال و فرخناک آمدند * شب

مهتاب بود * حرف و حکایات مکرده (M.S. 83a) میرفتند و خانش
 آغاچه و ظریف گویند و سروسهی رشام آغا آهسته آهسته نقش ** می گفتند *
 تا که بلغمان رسیدند خیمه و خرگا و بارگاه پادشاهی و چادرهای بیگمان
 هنوز نیامده بود * در آنوقت چادر مهر آمیز آمده بود * حضرت و همه
 مایان و حمید بانو بیگم نیز در همان چادر در ملازمت حضرت تا دو پهر
 و سه گهری شب نشینت بودیم * آخر در چادر مذکور در ملازمت آن قبله
 حقیقی خواب کردیم -- و صبح میخواستند که رفته در کوه رواج را به بینید *
 چون اسپان بیگمان در دبه بودند تا آمدن اسپان وقت سیر گذشت * حکم
 کردند که در بیرون اسپ هر کس که باشد بیارید * اسپان را که آوردند
 فرمودند سوار شوید *

بیگم و ماه چوچک بیگم هنوز سروپا می پوشیدند * من بحضرت
 عرض کردم که اگر حکم شود من رفته آنها را بیارم * فرمودند -- زودتر
 برو و بیار * من به بیگم و ماه چوچک بیگم و غیره حرمهای دیگر گفتم --
 بنده سر حضرت شوم -- چه بالا انتظار میدهد * اینهارا بمحضلی تمام
 می آوردم (M.S. 83b) که حضرت از روبروی ما تشریف آوردند و
 فرمودند -- کلیدن حالا خود وقت سیر گذشت تا به آنجا رسیدن هوا
 گرم خواهد شد . انشا الله تعالی نماز پیشین را ادا کرده خواهم رفت *

* (کرد) It seems to me that in binding the M.S. in India; fol. 83 has been misplaced and that it should follow at this point where its contents are *à propos*. The catchwords are wanting on it and on 74a.

This emendation has been made only since the preparation of my article on Gulbadan Begam (Calcutta Review, April 1898) and contradicts and modifies some statements of that article.

The account of the journey to Laghman (fol. 83) is appropriate here and is out-of-place in the story of Kamran's blinding and of Humayun's subsequent movements.

It is possible that another page also is missing and that the quiet singing was not on the road.

* (نقش) Ar. *naqs*, an air with its variations. (Pavel de Courteille.)

و خرگاهی که بهمان خرگاه حمیم بانو بیگم آمد نشستند * بعد از نماز پیشین تا اسپان را آوردن میان دو نماز شد * درین طور وقت تشریف بردند * در دامن کوه هر جا رواج برگ برآورده بود در آن درها گشت و سیر میکردند که شام شد * در همان جا چادر و خرگاه برپا کرده آمد نشستند * آن شب در آنجا نیز بعیش و عشرت بهم گذرانیدیم و مایان هم در ملازمت آن قبله حقیقی بودیم * صبح وقت نماز بیرون تشریف بردند — و از بیرون به بیگه بیگم و حمید بانو بیگم و ماه چوچک بیگم و بمن و بهمه بیگمان علقه خط نوشتند که بگناه خود قابل شک عذرخواهی نوشید * انشا الله در فرضه یا در استالیف خیرباد کرده متوجه لشکر خواهم شد و اگر نه (74a) بخدا (؟ بچدا) سپردیم * آخر هم عذرخواهی نوشته بخدمت اقدس اسرف فرستادند * عاقبت الامر حضرت و هم بیگمان سوار شد از لغمان به بهزادی آمدیم و شب هر کس بمنزل خود رفت و صبح آن طعام نوش جان کردند و نماز پیشین سوار شد بفرضه آمدند *

حمید بانو بیگم بچانه مایان نه نه گوسپند فرستادند — و یک روز پیشترک بیبی دولت بخت در فرضه آمد بود و خوردنی وافر و شیر و جغرات و شیر و شربت و غیره طیار کرده بودند * آن شب بعیش گذرانید صبح بر بالای فرضه نثرآب خوبست * آنرا (fault) استالیف رفته و سه روز دیگر در استالیف بودند و بعد از آن کوچ کرده در ^{۹۵۸}سنگ نهصد و پنجاه هشت متوجه بلخ شدند *

و از کونل که گذشتند میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا عسکری فرمانهای طلب فرستادند که ما متوجه جنگ اوزبک شدیم وقت یکجتهی و برادرست می باید که سرعت تمام برسید * میرزا سلیمان و میرزا عسکری آمد (74b) بحضرت ملحق شدند * کوچ به کوچ متوجه شد به بلخ رسیدند *

پیر محمد خان در بلخ بود و در همان روز اول مردم پیر محمد خان برآمد جنگ صف کردند * لشکر پادشاهی غالب آمد و مردم پیر محمد خان شکست خورده در شهر درآمدند * صباح آن پیر محمد خان قرار داده بود که چغتای زور است... من نمی توانم جنگ کرد — بهتر است که برآمد بروم... که امرایان پادشاهی یکی بعرض رسانید که یورت چرکین شده است... اگر ازین منزل برخواسته دشت منزل نمایند مناسب است * حضرت حکم فرمودند چنین بکنند * بجزد که دست به بار و بارخانه نهادند دیگر مردم تلافوف شدند و چند کس نادیدنی کرد مردم کسی بس نیامد * چون خواست آلهی چنین بود بی جهت غنیم و تقریب و بی واسطه مردم راهی شدند * به اوزبک خبر رسید که لشکر پادشاهی کوچ کرد * اوزبک در تعجب شد و بساؤلان پادشاهی هر چند که سعی کردند به ریزه پاسبان نه آمدند (75a) و بمنع کردن نشد * مردم راهی شدند * حضرت مدتی استاندند * آخر دیدند که کس نماند * ضرور شد حضرت هم روان شدند و میرزا عسکری و میرزا هندال را خبر نبود که لشکر پادشاهی برهم خورده است * اینها سوار شده آمدند... دیدند که در لشکرگاه کسی نماند و اوزبک در پی برآمدن است * اینها نیز بطرف قندوز راهی شدند * حضرت اندک راهی آمد بودند که ایستادند و گفتند که برادران تا حال نه آمدند * من چطور پیش روم * به بعضی امرا و غیبی که در ملازمت بودند فرمودند که کسی باشد که از میرزایان خبر بیارد * هیچکس جواب نداد و نرفت * بعد از آن از قندوز از مردم میرزا خبر آمد — عرض داشت کرده اند که شنید شد که شکست واقع شد — ندانستم که بکدام طرف رفتند * این خط که بدست حضرت افتاد بسیار بی طاققی کردند * خضر خواجه خان گفته اگر حکم شود من خبر بیارم * پادشاه فرمودند... رحمت باد — انشا الله باشد که میرزا بقندوز رفته باشد * بعد از (75b) دو روز خضر خواجه

خان خیر میرزا هندال را بحضرت آورد که بصحت و سلامت در قندوز رسیدند * این خبر را که حضرت شنیدند بسیار خوشحال شدند *
و میرزا سلیمان را بجای خود که قلعه ظفر باشد رخصت کردند و خود بکابل آمدند * میرزا کامران که در کولاب بودند ترخان بیگم نام عورتی عیار مکاره بود بمیرزا کامران راه نموده که به حرم بیگم اظهار عاشقی بکنید که درین مصیحتهاست * میرزا کامران هم بگفته آن ناقص العقل خطی و روپاکی بدست بیگی آغا بجرم بیگم فرستادند * این عورت خط و روپاک را برده پیش حرم بیگم نهاد و ملازمت میرزا کامران و اشتیاق بسیار اظهار کرد * حرم بیگم گفت که حالا این خط و روپاک را نگاه دارید هرگاه میرزایان از بیرون بیایند این خط و روپاک را بیارید * بیگی آغا در پی گریه و زاری و ملایمت که میرزا کامران این خط و روپاک بشما فرستاده و مدنهایست که بر شما عاشق است و شما ازین بابت بی مروتی می کنید * حرم بیگم (76 a) بنیاد اعراض و شدت تمام نموده فی الحال میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم را طلبیده گفت که میرزا کامران تا مردی های شمایان را دانسته است که بن هر دو خطی نوشته واقع که من لایق این بوم که مرا چنین نویسد * میرزا کامران برادر کلان تو باشد و من بجای کلین ایشان باشم * مرا ازین بابت خطی فرستد * بگیری و این زنک را پاره پاره سازید تا بر دیگران عبرت شود و هیچکس بر اهل و عیال کسی بمچشم بدخیال فاسد نکند و از زن آدمی زاده چه مناسب که هر چه چیزهای نالایق بیارد و از من و پسر من نرسد * و فی الحال بیگی آغا بیسی دولت خون گرفته را پاره پاره کردند و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ازین جهت بمیرزا کامران بد شدند بلکه دشمن شدند و بمخدمت حضرت نوشتند که قصد مخالفت دارد و مخالفت ازین صریح تر نمی باشد که در حین توجه بلخ در ملازمت همراه نرفته * بعد از آن میرزا کامران در کولاب از توهم هراسیده هیچ علاجی

بهر ازین (76b) نیافتند که خود راه بگوشه بکشند * ابوالقاسم میرزا پسر خود را پیش میرزا عسکری فرستادند و عایشه سلطان بیگم دختر خون را میرزا کامران همراه گرفته بجانب طالقان میرفت و خانم کوچ میرزا کامران بود * باو گفتند که شما و دختر شما از عقب بیاید * در هر جا که قرار خواهم گرفت شما را خواهم طلبید * اما تا آن زمان شما در خوست و اندراب رفته نشینید * خانم مذکور با خانان اوزبک قرابت داشت * در میان آن اوزبکان از خویشان آن بوده به اوزبکان معلوم کرده و فهمانید که اگر غرض او بچه است مال و داه و غلام دارم ببرید و ضمناً گذارید که برادرزاده عایشه سلطان خانم اگر فردا شود از شما البته خواهد رنجید * بصد مکر و حيله و بصد حیرانی و بی سامانی از بند اوزبک خلاص شد در خوست و اندراب رسید در آنجاها می بودند *

و میرزا کامران از شکست بلخ اطلاع یافته که حضرت در باره من چنانچه ملتفت بودند نیستند و از کولاب (77a) برآمد بهر طرف می گشت * در این اثنا حضرت از کابل برآمد بطرف دشت قیچاق که رسیدند غافل در جای پشت فرود آمد بودند که میرزا کامران از جای بلندی بیکبار مسلح و مکمل شد بر سر دشمنان حضرت ریختند * چون خواست الهی چنین بود یک کور باطن گردن شکسته ظالم ستمکار بد بخت نابکار بحضرت پادشاه زخم انداخت و بر سر مبارک ایشان رسید و تمام پیشانی و چشمهای مبارک ایشان بخون آلوده شد بود * بطریقی که در جنگ مغولان بر مبارک حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه مغولی زخم زده و طاقی و دستار برید نشد اما بر سر مبارک ایشان مجروح شد ... حضرت هایون پادشاه دایم تعجبها می نمودند و می گفتند که عجب سراسر است که طاقی و دستار برید نشود و بر سر زخم رسید * غرض بر مبارک ایشان هم همان طور شد * حضرت بعد از شکست دشت قیچاق به بدخشان رفتند و میرزا هندال و میرزا

سلیمان و (77b) میرزا ابراهیم آمد حضرت را ملازمت کردند و حضرت بکابل رفتند و میرزایان در دولتخواهی یکدل و یکجهت شده در ملازمت بودند که میرزا کامران متوجه شدند * حضرت پادشاه بحرم بیگم گفته فرستادند که کلین را بگوئید که بزودی زود لشکر و مردم بدخشان را سامان نموده فرستید و بیگم در اندک روز اندک فرصتی چند هزار کس را اسب و براق دادند و اهتمام و سامان نموده و به همراه خود تا کونل آورده و از آنجا لشکر را پیش فرستادند... خود مراجعت نمودند و لشکر مذکور آمد بحضرت پادشاه ملحق شد * در چارکاران یا قراپاغ میرزا کامران جنگ شد لشکر حضرت غالب آمد و فتح کردند و میرزا کامران را شکست دادند * میرزا کامران گریخته به تنگها و لغانات رفت *

واق سلطان که داماد میرزا کامران بود گفته باشد که شما دام بحضرت هایون پادشاه مخالفت پیش می آئید - چه معنی دارد؟ مناسب نیست - یا اطاعت و فرمان برداری حضرت بکنید یا مرا (78a) رخصت بدهید که مردم از میان می دانند * میرزا کامران به آق سلطان درشتی کرده گفت که کار من بجای رسیده که تو بمن نصیحت کنی * آق سلطان هم از روی درشتی گفت اگر من در پیش شما باشم حلال من حرام باشد * واق سلطان همان زمان جدا شد در بکهر رفت و بکوج خود همراه شد بود که فرمان میرزا کامران بشاه حسین میرزا رسید که آق سلطان مارا رنجانید رفته است * اگر در آنجا آمد باشد او را نگذراید که به زن خود همراه شود و کوج او را ازو جدا سازید و او را بگوئید که هر جا میخواهی برو * بجزرد رسیدن فرمان شاه حسین میرزا حبیبه بیگم را از تصرف آق سلطان جدا ساخته و سلطان را بکجهت رخصت کرده *

در همان جنگ چارکاران قراچه خان و اکثر مردم نامی میرزا کامران

کشته شدند *

و عایسه سلطان بیگم و دولت بخت آغاچه گریخته بجانب قندهار
میرفتند که از تکیه حمار مردم پادشاهی گرفته آوردند (78b) و میرزا کامران
به افغانان همراه شد در میان افغانان می بوده *

و حضرت پادشاه گاه گاهی بدیدن باغ نارنج میرفتند * در آن سال
نیز بدستور سابق بدیدن نارنج در تنگیها رفتند و میرزا هندال در ملازمت
بودند و از حرمان پیگه بیگم و حمید بانو بیگم و ماه چوچک بیگم و غیره
اکثر حرمان همراه بودند * و پسر من سعادت یار در آن روزها بیمار بود
بنابر آن من نتوانستم رفت * روزی در نواحی تنگیها حضرت پادشاه در شکار
بودند و میرزا هندال در ملازمت بود * بسیار شکار خوب بود * طرفی که
میرزا شکار رفته بودند حضرت هم آن طرف آمدند * میرزا شکار بسیاری
کردند * میرزا بدستور چنگیز خان همه شکار خود را بحضرت پیشکش کردند
که در توره چنگیز خان رسم چنین است که خوردان به بزرگان خود چنین
پیش می آیند * غرض همه شکارهای خود را پیشکش حضرت کرده * بعد
از آن به خاطر میرزا رسید که حصه خواهران هم بماند (79a) باز خواهران
گله نکنند * پاره دیگر شکار بکنم که برای خواهران حصه بپریم * میرزا باز
بشکار مقید شده اند * یکپاره شکار کرده برگشته می آمدند که میرزا کامران
کسی را تعیین کرده بودند آن کس سر راه را گرفته و میرزا ازین غافل
تیری زد و آن تیر به کنف مبارک ایشان رسید — از ملاحظه آنکه مبادا
خواهران من یا حرمان من شنید بیطاقی بکنند * فی الحال نوشته فرساده اند
که — رسید بود بالائی ولی بخیر گذشت * شمایان خاطرها خود را
جمع دارید که من بصحت و عافیت هستم * غرض هوا که گرم شد حضرت
برگشته بکابل آمدند و مدت یکسال گذشت زخم تیر بهتر شد *

بعد از یکسال خبر آمد که میرزا کامران باز جمعیت کرده استعداد
جنگ دارد * حضرت نیز سامان جنگ نموده متوجه تنگیها شدند و میرزا

هندال در ملازمت حضرت را می‌شدند * وقتی که به تنگها بدولت و سعادت رفته نزول اجلال فرمودند (791) و جاسوسان هر زمان هر ساعت خبر می‌آوردند که میرزا کامران قرار داده است امشب شیخون باید ریخت * میرزا هندال آمده بعرض حضرت رسانیدند و کنگاش دادند که حضرت درین بلندی باشند و برادرم جلال الدین محمد اکبر پادشاه در ملازمت همراه باشند تا درین بلندی مردم با احتیاط چوکی بدهند... و خود مردم خود را طلبید بهر کدام علیحده علیحده دلداری و دلاسا کرده که... همه آن خدمتها بکطرف و خدمت امشب بکطرف انشا الله آنچه حسب المدعای شایانست بهمون روش سرافراز خواهید شد * ههرا جا بجا نشانده و برای خود جیبه جامه و طاقی و دبلغه طلبیدند * نوشکی بقیه را برداشته بود که شخصی عطسه زد * نوشکی بقیه را ساعتی نگاه داشت * چون معطل شد کسی را برای تاکید فرستادند * چون بتاکید تمام آوردند خود پرسیدند که چرا معطل کردی؟ نوشکی عرض کرد که بقیه را برداشته بودم که شخصی عطسه زد... بنابراین آن بقیه را باز ماندم و ازین (80) سبب معطل شد * فرمودند که غلط کردی بگو انشا الله شهادت مبارک باشد... و باز گفتند... باران هه گواه باشند که از جمیع چیزهای حرام و از افعال های ناشایسته توبه کردم * حاضران فاتحه خواندند و مبارک باد گفتند * فرمودند... نیچه جامه جیبه بیار * پوشید در پیش خندق رفتند و سپاهیان مردانگی و نسلی دادند * درین اثنا طبیبی میرزا هندال آواز میرزارا که شنیدند فریاد برآورد که مرا به شمشیر گرفتند * میرزا بعجز شنیدن از اسپ فروز آمده و بدو گفتند... باران این از مردانگی دور است که طبیبی ما را در نه شمشیر بگیرند و ما کومک نکنیم * و خود در خندق فرود آمدند و سپاهیان هیچکدام از اسپ فرود نه آمدند و میرزا دوبار از خندق برآمدند و جمله ها کردند * در همان تردد شهید شدند *

نمیدانم که کدام ظالمی بی رحمی آن جوان کم آزار را ب تیغ ظلم
بیجان کرده * کاشکی بدل و دیده آن یا بسعادتی یار پسر من (80b) یا
بخضر خواجه خان آن تیغ بی دریغ میرسید * آه صد آه افسوس و دریغ
هزار دریغ *

ص ای دریغا ای دریغا ای دریغ * آفتابم شد نمان در زیر میغ —
غرض که میرزا هندال در خدمت و دلسوزی حضرت جان سپاری
کرد * میر بابا دوست میرزارا برداشته در دولت خانه میرزا آورد و بهیچ
کس اظهار نکرد و یساولان آورده در دروازه نشاند و گفت — هر که بیاید
و پرسد بگوئید که زخم میرزا کاری است و حکیم حضرتست که هیچکس
نه در آید *

و بعرض حضرت پادشاه آمده رسانید که میرزا هندال زخمی شده
اند * حضرت پادشاه اسپ طلبیدند که رفته میرزارا به بینم * میر عبدالحی
گفته که زخم ایشان کاریست و رفتن حضرت مناسب نیست * حضرت
فهمیدند و هر چند که خود را حفظ کردند نتوانستند و بیطاقتی نمودند *
جوساهی جاگیر خضر خواجه خان بود * حضرت خضر خواجه خان را
طلبید فرمودند که میرزا هندال را در جوساهی برده امانت نگاه دارید *
خان مهار شتر را گرفته بفریاد و فغان و جزع و فزع کرده می رفت (81a)
که این خبر را حضرت پادشاه شنیدند بخضر خواجه گفته فرستادند که
صبر باید کرد — دل من از تو پشتر می سوزد اما از ملاحظه آن غنیم خونخوار
ظالم بیطاقتی نمی کنم و حال آنکه او نزدیکست غیر از صبر چاره نیست *
بصد افسوس و بیچارگی و درد برده در جوساهی امانت گذاشتند *

میرزا کامران ظالم برادرکش بیگانه پرور بی رحم اگر آن شب نمی آمد
این بالا از آسمان نازل نمی شد * حضرت پادشاه بکابل خطها نوشتند * بهجرد
رسیدن این خطها بخواهران گویا تمامی کابل بآتم سرا مانند شد و در دیوار

بر احوال میرزای سعید شهید گریه و فغان می کردند * و گچهره بیگم در خانه
فرا خان رفته بودند * وقتی که ایشان باز آمدند گویا قیامت شد قائم و از
گریه و غم بسیار ایشان بیمار و جنونی شدند *

از بهادری میرزا کامران ظالم بی رحم میرزا هندال شهید شدند * از آن
روز باز دیگر نشنیدیم که در کار و بار میرزا کامران رشدی شده باشد بلك
روز بروز تنزل کرد و ابر و ضایع شد و بنوعی رو بخرابی (81b) آورد که
دیگر دولت میرزا کامران یار نشد و کامرانی نکرد و گویا حیات میرزا کامران
بلك روشنائی چشم میرزا کامران میرزا هندال بود که از همان شکست که
گریخته راست رفت در پیش سلیم شاه پسر شیر خان * او بکهنزار رویه
داده و درین ضمن میرزا کامران عرض احوال نموده و کومک طلبید * سلیم
شاه در جواب میرزا بظاهر چیزی نگفت اما در مخفی گفته است که کسی
که برادر خود میرزا هندال را بکشد به آن کومک چنوع توان داد * بلك
معمو کسی را نا بود کردن و معدوم ساختن بهتر است * میرزا کامران این
کنگایش سلیم خان را شنید و مردم خود هم کنگایش نکرد و شبی فرار را
بر خود فرار داده گریخت و مردم میرزا خبر هم نداشتند * اینها ماندند *
سلیم خان که خبر شد اکثر مردم میرزارا در بندخانه حکم کرده و میرزا
کامران نا به بهیره و خوش آب رفته بود که در (82a) همان حدود آدم
گهکهر بصد و حبله و مکر در قید آورده پیش حضرت پادشاه آورد *
عاقبت الامر جمیع خوانان و سلطانین و وصیع و شریف و صغیر و کبیر
و سپاهی و رعیت و غیره که از دست میرزا کامران داغها داشتند در آن
مجلس منفق سه بعرض حضرت پادشاه رسانیدند که در پادشاهی و محکم
رسم برادری منظور نمی باشد * اگر خاطر برادر میخواهید ترك پادشاهی
بکنید و اگر پادشاهی میخواهید ترك برادری بکنید و این همان میرزا کامران
است که از سبب او در دشت قیچاق بسر مبارک ایشان چه نوع زخم رسیده

بود و به افغانان مکر و فریب داده یکی شده و منفق شده میرا هندال را
 کشت و اکثر چغتای از سبب میرزا نابود شده و اهل و عیال مردم به بند
 رفت و بی ناموس شد * دیگر محال نماند که عیال و اطفال مردم من بعد
 تاب بند و عذاب (82b) ندارند و دیگرها بر جهنم جان و مال و اهل و
 عیال مایان همه تصدق بکتاب موی حضرت * این برادر نیست... این دشمن
 حضرت است * سخن مختصر که همه جمع شده به اتفاق مجدد شده بعرض
 رسانیدند که... رخنه گر ملک سرافکنده به * و حضرت پادشاه در جواب
 فرمودند که اگرچه این سخنان شایان ساطرنشان من می کند اما دل من
 نمی شود * همه فریاد بر آوردند و گفتند آنچه بعرض رسانیده شده است
 عین مصلحت است * آخر الامر حضرت فرمودند که اگر مصلحت و
 رضامندی همه شایان درین است پس همه شایان جمع شوید و محضری نویسد *
 همه از بین و بسار امرایان جمع شده نوشته دادند بهمان مصراع را —
 رخنه گر ملک سرافکنده به * بحضرت پادشاه هم ضرور شد *
 در نواحی رهناس که رسیدند به سید محمد حکم کردند که هر دو چشم
 میرزا کامران را میل کشند * در ساعت رفت و میل کشید *
 حضرت پادشاه بعد از میل کشیدن **

END OF THE MS.

* This line is quoted by Daulat Shah. Cf. Mr. E. G. Browne's ed. p. 537.

** The folio which follows in the MS. (83a and 83b) has been conjecturally placed after 73b.

Tāliqān 41, 56, 186, 194.

Tangayhā (Mountain Passes) 162 and n.; 196.

Ta'ta 66, 152 and n., 158, 178.

Teria-garhī (Tilia Gulley) 133n..

? Tipā 177.

Tirī 175n..

'Umarkōt 35, 155, 157-8.

'Uqā' ain (Hill of the Two Eagles) 182-4.

Ushtur-grām 48, 50.

Yak Langa 93 and n..

Persia, see 'Irāq.

Peshāwar 52, 55-6.

Pind-dādan Khān 21.

Qabal-hak 175 and n..

Qandahār 1, 3, 4, 35-9; 62, 86, 93, 149, 151 and n.; 160-3,
165, 167, 168n., 174-6, 179, 186, 196.

Qara-bāgh. 196.

Qibchāq Defile 45, 48, 194-5; 201.

Qilā'-i-zafar (Fort Victory) 64, 180 and n.; 181, 186, 193.

Qilāt 93.

Quetta, see Shāl.

Rālī 165.

Rapri 98.

Ravī 33, 144.

Rohtās 201.

Samandar (Sind) 148 and n..

Samarqand 21, 26, 31, 84 and n.; 87, 91, 136n..

Sambhal 24, 98.

Sarāngpūr 60-1.

Selwān 149n., 151-2.

Sewaliks 57.

Shahābād 6.

Shahdān 180n..

Shal-mastān (Quetta) 36, 38-9; 47, 165 and n..

Shīr-mandel 54.

Sālkūt 93, 146.

Sikundra 22.

Sikrī, see Fathpūr.

Sind 26n., 34-7; 39, 40, 162.

Sirhind 93, 144.

Sitalmīr 153.

Sīwī (Sībī) 163-4.

Sīwistān 149n..

Suez Canal 74.

Sūrat 52, 71-2; 74.

Swat 1, 9.

Tāj-mahāll 22, 110n..

Kulāb 4^o-4; 186, 193, 194 and n..
Kunduz 1, 85, 186, 192.

Laghman and Lamghanāt 70, 162, 189, 191, 196.
Lāhōr 28-9; 31-3; 52-5; 57-8; 65, 98, 106, 141-2; 144,
146, 158, 187.
Lakhnau (Lucknow) 78, 140-1.
Lār 151.

Makka 37n., 41, 49, 52, 69, 73, 149n., 159, 172n., 196.
Mālwa 60.
Mandrūd 196n..
Mandsūr 131.
Mandū 98.
Mankōt 57.
Mārwar 153n..
Mastān Bridge 183.
Mathura (Muttra) 104.
Māwarā'u-n-nahr (Transoxiana), 84, 91.
Meānī 149n..
Merv 38, 90n..
Milwat 5.
Minār Hill 88, 182.
Multān 15, 34, 147.
Mungir 135.
Murgh-āb 88n..

Nagōr 154.
Naugrām 101 and n.; 103.
Nīl-āb see Indus.
Nuāsī 163 and n..

Oude 79, 115, 135.
Oxus 23, 26, 27.

Pahlūdī 153.
Pānīpat 6, 15, 57, 94 and n.; 179n..
Panj-āb 29, 33, 34.
Pāt (Pātr) 149n., 151.
Patan 132.
Patna 135.